۲۸۵۱۰

باسمه تعالی

شناسنامه کتب خطی

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی

عنوان	منتخب النحو		
مولف متن	حیدر حسینی بلگرامی		
شارح			
محشی			
مترجم		شماره اموالی	٤۰۷۹۹
موضوع	نحو	تاریخ تألیف / تاریخ تحریر	قرن ۱۳
کاتب		زبان	فارسی
نوع خط	نستعلیق	طول / عرض	
عدد اوراق	۳	کاغذ	[illegible]
تعداد سطر	۲۹	جلد	مقوا
تاریخ ارسال	دی ۵ ۱۳۸۸	شماره خصوصی	
ملاحظات			

تنظیم کننده:

منتخب النحو بلگرامی

۳۰۰

۳

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و لا تعسر

حمد و ثنا علی اشیا و حق جل و علا را کدام نحو بیان جویم که شایسته جناب او و شکر الهی در اکدام کلمه فصیح و کلام
بلیغ گویم که ادای حق آن نماید حرفیکه در نحات باید گذارش معاذ دیر نیست و فعلیکه باید در پیش افکند تن
از تقصیر و حال نعت نبی آدم سید عالم صلی الله علیه و سلم و مدح آل و اصحاب او بهم از منوال آنست و اضافت عجز
بخود در تبیین صفت ایشان خوشتر اولی اما بعد بنده احقر و شیفته محاسن خوش کلامی امیر حیدر حسینی بلگرامی
میگوید که چون گفتار و صحت ادراک نوع اعظم کمالات انسانی است از آنکه آدمی از حیوان بنطق شناخته
می آید و باین شرف والا از سائر موجودات امتیاز روی نماید و علم لغت و صرف و نحو و منطق و معانی و بیان
و بدیع موضوع برای همین ملکه بدیع است بناء علیه درین ایام که سال هزار و دو صد و چهار و ده احوال است قواعد کثیر
الاستعمال علم نحو العربی بفارسی نرم و استعاره تکلف اساتذه فارسی و خوش گویان هند را در مواقع سند
بقلم آرم والله سبحانه هو المستعان **مقدمه** بر ناظران این سواد مخفی نماند که در علم نحو بحث از کلمه و کلام میکنند
علما برای آن قوانین قرار داده اند پس جمله آن انچه در زبان فارسی مدخل دارد درین رساله که **مسمی بمنتخب النحو**
است بعبارت واضح نگارش میرود تا فارسی خوانان را باسانی معلوم شود باید دانست که کلمه در اصطلاح نحویان
لفظی است وضع کرده شده برای معنی مفرد و معنی مفرد آنرا گویند که جزو لفظ بر جزو معنی دلالت نکند مثلا اسم
لفظ زید بر شخصی که این لفظ نام او ست دلالت دارد و جزو معنی این لفظ که زا و یا و دال است
برای اجزای این شخص که عبارت از اعضای او دال نیست و کلمه را بر سه قسم مقسوم ساخته اند اول اسم
دوم فعل سوم حرف **اسم** کلمه ایست که دلالت میکند بر معنی که ثابت نیست در ذات آن و هیچ یکی از ازمنه
ثلثه که ماضی و حال و استقبال است در ضمن آن مفهوم نمیشود و مراد از دلالت کردن بر معنی که ثابت باشد در ذات است
که در دلالت خود بر معنی محتاج بانضمام لفظ دیگر نشود مثل لفظ آسمان که دلالت بر فضا میکند و این معنی
در ذات آن لفظ یافته می شود چه برای دریافت این معنی احتیاج بانضمام لفظ دیگر با این لفظ نیست و یکی از
ازمنه ثلاثه از این لفظ مفهوم نمیگردد و **فعل** کلمه ایست که دلالت میکند که ثابت است در ذات آن و یکی از
ازمنه ثلاثه در ضمن آن مفهوم میشود چنانکه لفظ آمد و می آید و خواهد آمد دلالت میکند بر معنی آمدن که در
ذات این الفاظ ثابت است و زمانه ماضی از لفظ اول و زمانه حال از لفظ دوم و زمانه استقبال از لفظ سوم معلوم میشود
و **حرف** کلمه ایست که معنی او را بی انضمام لفظ دیگر معلوم نمیشود مانند لفظ از که در زبان فارسی
برای معنی ابتدا موضوع است لیکن این معنی بی انضمام لفظ دیگر بدریافت نمی رسد چنانچه میگویند از مکه تا مدینه سیر کردم
و این کلام دلالت دارد بر آنکه ابتدای سیر از مکه است لیکن تا که لفظ مکه را با لفظ از منضم نسازند معنی ابتدا
نمیتوان فهمید و **کلام** در اصطلاح نحویان عبارت از لفظی است که دو کلمه را متضمن باشد باسناد یک کلمه بسوی
دیگر است بطوریکه مخاطب را از شنیدن آن فائده تام حاصل آید و مراد از فائده تام آنست که مخاطب را
احتیاج پرسیدن از متکلم باقی نماند مثلا گویند زید ایستاده است پس درینجا مجموع لفظ زید ایستاده است متضمن
دو لفظ است یکی زید و دیگر ایستاده و مخاطب را احتیاج سوال نیست و اگر لفظ زید فقط گویند مخاطب منتظر

استاکر گوید بیت از خوبی حسن تو عالم خبر افتاد یعقوب شنیدم که کسش از نظر افتاد دربنجا لفظ یعقوب مبتدا است و لفظ کسش از نظر افتاد خبر است و جمله است و دران ضمیر شین که بجانب یعقوب رجوع میکند و از اقسام آن جمله فعلیه است و آن عبارت از مجموع فعل و فاعل است چنانچه محمود آمد و گاهی مفعول نیز می باشد چنانچه در مثال مذکور گذشت و گاهی مرکب چنانکه حاکم خالد را کشت و دربنجا زید حاکم فاعل و مرکب نیز ترکیب توصیفی است و از اقسام آن جمله شرطیه است و آن عبارت از آنست که حکم ایجابی و سلبی را معلق بحکمی دیگر کنند چنانچه اگر افتاب طلوع کند روز موجود است و دربنجا حکم ایجابی وجود روز معلق بحکم ایجابی طلوع افتاب است و چنانچه اگر شب نشود ستارها دیده نشود و دربنجا حکم سلبی ندیدن ستارها معلق بحکم سلبی نبودن شب است و جمله شرطیه در حقیقت مشتمل بر دو جمله می باشد چنانچه در مثال مذکور این عبارت اگر افتاب طلوع کند جمله اول است و آنرا شرط میگویند و این عبارت روز موجود است جمله دوم است و آنرا جزا میگویند و حرفی که شرط در فارسی کلمه است اول اگر چنانچه در مثال مذکور گذشت و حرف دیگر بدل الف مخفف است دوم چون شیخ سعدی فرماید بیت چون نداری ناخن درنده تیز تا بدان آن به که کم گیری ستیز و حرف چو مخفف آنست سوم هرگاه چنانچه هرگاه احمد بیاید اکرام خواهم کرد و گاهی فارسیان کلمه از انجا را در مقام شرط استعمال کنند چنانچه از انجا محمود نیامد من هم نیامدم و لفظ هر چند هم از کلمات شرط است ولی دانسته باشی گوید بیت هر چند بر روم بر میانم نمیشود دشنام دیده بر رخت بکشایم نمیشود دربنجا این عبارت بر میروم بر میانم شرط است و جمله نمیشود خبر است و لفظ اگرچه نیز افاده معنی شرط میکند و جمله شرط ان با مطلوب میباشد در نقیض و با جزا مناسبت و تعلق تمام دارد چنانچه گویند اگرچه زید بیوفا است من محبت از و نخواهم گذاشت و دربنجا این عبارت از زید بیوفا است با جزا که ترک محبت است تعلق و مناسبت تمام دارد و جزا نقیض وفا محبت است و متکلم در کلام مطلوب مقصود نیست آنست که محبت زید بر تقدیر وفا عدم بر ترک نخواهم گذاشت و لفظ هر چند با این معنی مستعمل میشود مولوی جامی فرماید بیت برمن آمد است هر چند ببید بنوا رحمی چون از رخ خون تو بینم همه از یار رحمی و لفظ بسکه و از بسکه و در بسکه را هم در مقام شرط استعمال میکنند و معنی این هر سه لفظ درین مقام آنست که از بسیاری آن مولوی جامی فرماید بیت بسکه در جان فگار و چشم بیدارم تو یی هر که آید در نظر از دور پندارم تو یی دربنجا در مصرع اول عبارتیکه بعد لفظ بسکه واقع شده شرط است و مصرع دوم جزا صائب بلگرامی گوید بیت ضعف پیری از بسکه بکداخت مرا هر کس نظر دکند نشناخت مرا از صحبت من کنون بتان را ننگ است این موی سفید رو سیه ساخت مرا و دربنجا در مصرع اول عبارتیکه بعد لفظ از بسکه واقع شده شرط است و مصرع دوم جزا و جلی لفظ از بسکه مخفف از بسکه است احتیاج آوردن مثال از در بسکه نیست و گاهی جزا مقدم بر شرط می آید مولوی جامی فرماید بیت بزیستم با تو میسر اگر نمی تو اگر زیستم آرزو است و دربنجا در مصرع اول خبر است و مصرع ثانی شرط و گاهی جزا محذوف می باشد شیخ سعدی فرماید بیت خدا کشتی انجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد و دربنجا جزا محذوف است یعنی هیچ فایده نخواهد کرد مصرع اول را جزا نمی توان گفت و الا در معنی بیت خلل واقع میشود و باید دانسته که استعمال جمله بچند طور میشود یکی آنکه تفسیر کلام سابق باشد

کنند ص

باشد و آن را جمله مفسره گویند چنانچه محمود را دیدم او مرد یست دانشمند و با علوم عربی و فارسی و دربنجا این عبارت که او مرد یست تا تمام عبارت جمله مفسره گویند دوم آنکه علت کلام سابق باشد و آنرا جمله معلله گویند چنانکه زید مرد خوب است چرا که بیاد خدا مشغول میباشد و دربنجا این عبارت چرا که تا آخر جمله معلله است سوم آنکه میان اجزای کلام مثلا میان مبتدا و خبر واقع شود و آنرا جمله معترضه گویند چنانکه شیخ سعدی خدا ایش بیامرزاد سردار فصحا است و دربنجا لفظ شیخ سعدی مبتدا است و لفظ سردار فصحا خبر است و این عبارت که خدا ایش بیامرزاد جمله معترضه است چهارم آنکه از کلام سابق پیدا میشود و آن جمله را نتیجه گویند شیخ سعدی فرماید هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر میاید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و دربنجا این عبارت که پس در هر نفسی دو نعمت موجود است نتیجه است چرا که وجود دو نعمت از کلام سابق لازم می آید **فصل دهم در بیان معنی جمله انشائیه و اقسام آن** جمله انشائیه عبارت از کلامی است که احتمال صدق و کذب نداشته باشد و آن دو قسم است یکی امر چنانچه خدایا خاتمه مرا بخیر گردان دوم نهی چنانچه خدایا مرا از رحمت خود ناامید مساز و گاهی جمله انشائیه از داخل کردن حرف استفهام و حرف تمنی بر جمله خبریه حاصل میشود چنانچه کدام کس آمد چنانچه کاشکی خدا خاتمه ما بخیر گرداند تمام شد رساله نحو جامع الدروس [illegible] بروز یکشنبه از دست محمودی [illegible]

فهرست کتاب منتخب النحو

	ص		ص		ص
باب اول در بیان اقسام اسم و دران هفده فصل است	۲	فصل دهم در ذکر بدل	۱۴	فصل دوم در ذکر معروف و مجهول	۱۸
فصل اول در ذکر مبتدا	۲	فصل یازدهم در ذکر ضمایر	۱۴	فصل سوم در ذکر فاعل	۱۸
فصل دوم در ذکر منادی	۴	فصل دوازدهم در ذکر اسمای اشاره	۱۵	فصل چهارم در ذکر مفعول مطلق	۱۹
فصل سوم در ذکر حال	۴	فصل سیزدهم در ذکر کنایات	۱۵	فصل پنجم در ذکر مفعول به	۲۰
فصل چهارم در ذکر تمیز	۵	فصل چهاردهم در ذکر کنایات	۱۶	فصل ششم در ذکر مفعول فیه	۲۰
فصل پنجم در ذکر مستثنی	۶	فصل پانزدهم در ذکر ظرف	۱۷	فصل هفتم در ذکر مفعول له	۲۱
فصل ششم در ذکر مضاف و مضاف الیه	۷	فصل شانزدهم در ذکر معرفه و نکره	۱۸	فصل هشتم در ذکر مفعول معه	۲۱
فصل هفتم در ذکر موصوف و صفت	۹	فصل هفدهم در ذکر مصدر	۱۸	فصل نهم در ذکر فعل متعدی و فعل غیر متعدی	۲۱
فصل هشتم در ذکر معطوف	۱۱	باب دوم در بیان اقسام فعل و در آن نه فصل است	۱۸	باب سوم در بیان اقسام حروف و در آن فصل است	۲۱
فصل نهم در ذکر تاکید	۱۳	فصل اول در ذکر اقسام فعل	۱۸		

ص
فصل اول در ذکر حرف جر ۲۱
فصل دوم در ذکر حروف استفهام ۲۲
فصل سوم در ذکر حروف عربی
که بفارسی مستعمل میشود ۲۲
باب چهارم در ذکر جمله که
بر دو قسم است خبریه و انشائیه
و در آن دو فصل است ۲۳
فصل اول در بیان معنی
جمله خبریه ۲۳
فصل دوم در بیان معنی
جمله انشائیه ۲۵
تمت الفهرس